



«سالها رابطه استاد و شاگردی و سپس همکاری با شهید آیت‌الله بهشتی، از حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان چهره‌ای پدید آورده است که با اشرافی همه جانبه بر ویژگی‌های اندیشه‌گی و عملی آن بزرگوار، نکاتی را مطرح می‌سازد که تاکنون از اذهان و دیده‌ها پنهان بوده‌اند. بررسی نسبت شهید بهشتی با کارکرد علمی و سیاسی مدرسه حقانی را از آن روی برگزیدیم که این مقوله در سالیان اخیر در کانون بازگویی و چالش بوده‌است و بهرغم ایجاد فضایی حساسیت برانگیز در این مورد، هنوز ابعاد آن از شفافیت کافی برخوردار نیست.»

«شهید بهشتی و مدرسه حقانی قم» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت‌الاسلام والمسلمین روح‌الله حسینیان

محبوبیت او عام و تفکرش خاص بود...

شما خودتان جزو کدام گروه بودید؟
من طرفدار دکتر شریعتی بودم و همیشه با آقای قدوسی و دوستان طرفدار آرای ایشان بحث داشتم.
شهید بهشتی به طور کلی در بحثها چقدر با شهید قدوسی و آقای مصباح موافق بودند؟
در اصول و کلان قضایا توافق داشتند و میان آنها اختلافی وجود نداشت. آقای بهشتی از لحاظ فکری از سوی همه پذیرفته شده بود، یعنی مثلاً شهید قدوسی با این که شهید بهشتی در بسیاری از مبانی با ایشان قابل قیاس نبود، اما در مجموع چنان تحت تأثیر او بود و قبولش داشت که به یاد ندارم کسی به این شدت از آقای بهشتی تأثیر گرفته باشد. حتی یاد هست که پس از شهادت شهید بهشتی، آقای قدوسی به مصداق روایتی که از امام سجاد (ع) نقل می‌شود که «الدنيا سجن المؤمن» واقعاً ادامه حیاتش را مثل زندان می‌دید و هر لحظه منتظر شهادت بود و دعا می‌کرد که زودتر شهید شود. وضعیت آقای مصباح اندکی فرق می‌کرد. یک بار بحثی مطرح شده بود که بعضی از کتابهای درسی و یا بخشهایی از آنها چندان فایده‌ای ندارند و خلاصه، نه به درد دنیا می‌خورند و نه به کار آخرت می‌آیند. در خانه شهید قدوسی جلسه‌ای تشکیل شد و آقای مصباح و شهید بهشتی هم آمدند. من به نمایندگی مخالفها مسئله را طرح کردم. شهید بهشتی فرمودند، «مثلاً کدام کتاب یا کدام مبحث؟» من گفتم، «مثلاً در مبحث الصلاة سعه، نصف صفحه بحث می‌کند که ضمیر «ها» به صلاه برمی‌گردد یا به کتاب و در واقع به هر کدام هم برگردد، فرقی نمی‌کند و طلبه‌ای که دچار کمبود وقت است، نیازی نیست این همه وقت صرف، چنین چیزی کند.» شهید بهشتی مطلب را برداشت و خواند و در آخر هم نتیجه گرفت که من درست می‌گویم. آقای مصباح گفت، «ملاک شما برای مفید و غیر مفید چیست؟» من گفتم، «مادر جامعه مشکلات زیادی داریم. بهتر است به آنها بپردازیم.» آقای مصباح گفت، «در درسهای شما مسائل زنانه هم هست. پس بهتر است به آنها هم نپردازید.» آقای بهشتی گفت، ایشان نگفت مرد یازن، گفت جامعه. در هر حال در رفتارهای شهید بهشتی همیشه طرقداری از حق، جلوه‌گری می‌کرد و به همین دلیل، هر دو طیف، حتی آن لطیفی که با تفکرات روشنفکرانه او کاملاً موافق نبودند، تحت تأثیرش قرار داشتند. محبوبیت شهید بهشتی،

به دیدن آخوی من آمده، مرا آنجا دیده. مدتی که گذشت دیدم رفتار آقای بهشتی با همه به همین شکل است.
در جریان انقلاب که اختلافات شدیدی بین گروهها و افراد مختلف پدید آمدند، این نوع برخورد شهید بهشتی را شخصاً در کجا و با چه کسانی مشاهده کردید؟
شهید بهشتی با همه رفتار متین و محترمانه داشت. یاد هست آن روزها مرحوم محمد منتظری حرفهای بسیار تندى به شهید بهشتی می‌زد. یک بار به مناسبتی به مجلس خبرگان رفته بودم. در آنجا شهید بهشتی با دیدن شهید منتظری، چنان به گرمی او را در آغوش گرفت و احوالپرسی کرد که هر کس که در آنجا حضور داشت، واقعاً حیرت کرد. کوچکترین حرکت یا حرف شهید بهشتی نشان نمی‌داد که او از آن توهینها خیر دارد. از این نوع برخوردهای ایشان فراوان دیده‌ام. یک بار هم عده‌ای از توده‌ای‌ها به ملاقات شهید بهشتی رفته بودند و وقتی از اتاق بیرون آمدند، چنان تحت تأثیر برخوردهای محبت‌آمیزش قرار گرفته بودند که نمی‌توانستند چنین رفتاری را از کسی که صدرد صد با آنها اختلاف عقیده داشت، باور کنند.
نگاه مسلط در مدرسه حقانی از لحاظ گرایشها فرهنگی، سیاسی و دینی تا چه حد تحت تأثیر نگرش شهید بهشتی بود؟
مدرسه حقانی زیر نظر و مدیریت شهید قدوسی اداره می‌شد و تمام روز، ایشان با بچه‌ها سرو کار و ارتباط داشت و طبیعتاً تأثیر اخلاقی و سیاسی او بیشتر بود. آقای بهشتی هفته‌ای یک بار می‌آمد و بر مدیریت عالی مدرسه نظارت داشت و یک درس فلسفه هگل را هم به زبان آلمانی برای دوستان مدرسه حقانی داشت. آن عده از طلاب که رادیکال تر و انقلابی تر فکر می‌کردند، بیشتر تحت تأثیر شهید بهشتی بودند.
این رادیکال بودن در چه زمینه‌هایی مطرح می‌شدند. آیا مصداقی از این نگرش را به یاد دارید؟
بله. در سالهای ۵۰، طیف وسیعی از طلاب مدرسه حقانی، تحت تأثیر شهید قدوسی و آقای مصباح، با دکتر شریعتی مخالف بودند. اقلیتی هم تحت تأثیر آقای بهشتی بودند که به رغم انتقادات علمی بسیار بر آرای دکتر شریعتی، در مجموع او را قبول داشت و از او حمایت می‌کرد.

اولین دیدار و آشنایی شما با شهید بهشتی در چه سالی بود؟
سال ۱۳۵۱، حدوداً شانزده هفده ساله بودم و در سال سوم حوزه درس می‌خواندم. سال اول حوزه را در مدرسه آیت‌الله گلپایگانی و سال دوم را در یکی از شعبات مدرسه حقانی به مدیریت آیت‌الله ربانی املشی درس خوانده و سال سوم را به مدرسه حقانی آمده بودم. آن روز طبق روال دوره جوانی، مشغول بازی بودم که ناگهان دیدم سید جلیل‌القدری وارد مدرسه شد و مستقیم به طرف من آمد، سلام و علیک گرمی کرد و مرا در آغوش گرفت و بوسید و با آن لحن باصلاحت

شهید بهشتی معتقد بود که طلبه باید زبان خارجی هم بدانند که متون مکاتب مختلف را از قول خود دانشمندان آن مکتب مطالعه کند و روی زبان بسیار تأکید داشت و حتی برای یادگیری آن جایزه نقدی هم تعیین کرده بود. ایشان می‌گفت اصولاً بعضی از مکاتب از طریق متون ترجمه شده، قابل فهم نیستند



و جذابش با من احوالپرسی کرد و چند دقیقه‌ای ایستاد و بعد به دفتر مدرسه رفت. من گیج و متحیر مانده بودم و به خود می‌گفتم شاید آن وقتی که در آواده سخنرانی داشت، مرا آنجا دیده یا با کسی اشتباه گرفته است. مسئله را با آقای مروی در میان گذاشتم و گفتم، «نمی‌دانم چرا این طور گرم با من احوالپرسی کرد.» او گفت، «اتفاقاً چند روز پیش با من هم احوالپرسی گرمی کرد و من هم مثل شما دنبال جواب این سؤال هستم.» به خودم گفتم شاید وقتی در مشهد



عام بود، هر چند طرز تفکرش خاص بود. آیا اختلاف نظر شهید بهشتی و آقای مصباح در مورد دکنتر شریعتی و شیوه برخورد آن دو در این مورد را می توان به مسائل امروز هم تعمیم داد و از آن بهره گرفت؟

مسئلاً از آن جریان نمی توان در مورد مقولات مطرح شده در این مقطع استفاده کرد و طبعاً اگر این کار شود، غلط و غیر اخلاقی است. علاوه بر این اختلافات آن دو به حساسیت هایی مطرح می شد که در طول

تاریخ جوامع شیعی بوده و تازگی هم ندارد و همیشه هم خواهد بود. در تاریخ مشروطه هم این اختلافات در دو طیف کاملاً مجزا نمود داشت. یک طیف متفکرانی چون شیخ فضل الله نوری بودند و یک طیف هم سیدمحمد طباطبایی، مرحوم آخوند خراسانی و آیت الله نائینی. حرف هر دو طیف هم یکی بود و هر دو هم احکام اسلام را در نظر داشتند، منتهی طیف اول حساسیتش روی فرنگی مآب بودن مبارزین مشروطه بود و اعتقاد داشت که اینها در دین بدعت گذاری خواهند کرد و طیف دوم معتقد بود چون مشروطه، موجد آزادی خواهد بود، با تصویب آن، اجرای احکام اسلامی تسهیل خواهد شد. اختلاف نظر آقای مصباح و شهید بهشتی هم از همین سنخ بود. آقای مصباح روی مبانی فکری دینی حساسیت به خرج می داد و می گفت این مبانی باید به شکل حقیقی خود مطرح شوند و تفسیر روشنفکرانه و مارکسیستی از مبانی اسلامی، حتی در قالب دفاع از اسلام، صحیح نیست. مرحوم بهشتی کلیت را نگاه می کرد و می گفت به خاطر تأثیر دکنتر شریعتی، عده زیادی از جوانان ما جذب اسلام شده اند و از ترویج مارکسیسم کاسته شده و بنابراین باید از دکنتر شریعتی حمایت کرد. این سخن بدین معنا نیست که شهید بهشتی در مقابل تفکرات انحرافی حساسیت نداشت، بلکه به اعتقاد من نوعی اعتدال در رفتار او بود.

از حساسیت شهید بهشتی در برابر انحرافات فکری چه خاطره ای دارید؟

یکی از روحانیون در یکی از مساجد تهران، قرآن را با دیدگاه مارکسیستی تحلیل و تفسیر می کرد، طوری که بعضی از دوستان به شوخی می گفتند او «الم» را می گوید قسم به انگلس، قسم به لنین، قسم به مارکس. آقای بهشتی از این مسئله به شدت عصبانی بود و به آقای دعاگو گفت که برود و با آن روحانی مذاکره کند و به او بگوید برای تحلیل هر موضوعی، باید از متدولوژی خود آن استفاده کرد و هر علمی، راه شناخت و روش خودش را دارد. می گفت که این روش

یک بار نامه ای به یکی از قضات نوشت و در آن او را به شدت توبیخ کرد که، «شنیده ام هنگامی که برای مأموریت به سفر می روی، ساک خود را به کسی که تو را همراهی می کند می دهی. این، نشانه تکبر توست که شخصیت دیگران را مورد استخفاف قرار می دهی.»



صحیح نیست و به بدعت ختم می شود. شهید بهشتی در جاهایی حساسیت به خرج می داد که بدعت پدید می آمد، ولی وقتی اشتباه در کار بود، همان را می گفت و در واقع نقد قابل اغماض داشت، به همین دلیل هنگامی که پس از انقلاب و طبق وصیت دکنتر شریعتی قرار شد اشتباهات او برطرف شوند، شهید بهشتی به شدت مخالفت کرد و گفت اگر قرار باشد حرفهای او را تصحیح کنیم، آنچه که باقی می ماند، گواه صادقی بر اندیشه های او نیست.

مکاتب مادی شکست می خورند و مردم به اسلام روی می آورند، بنابراین باید کسانی باشند که در عین حال که اسلام را از همه جوانب می شناسند و به علوم روز هم مجهز هستند، زبان را هم باید بدانند که آنها را منتقل کنند، بنابراین بیش از آنچه که به فکر کادرسازی برای حکومت باشد، به فکر پاسخگویی به سئوالاتی بود که در آینده و در سطح جهان در حیطه اسلام مطرح می شد.

پس از پیروزی انقلاب، بسیاری از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی، مصدر برخی از امور شدند و همین مسئله نقدهایی را هم در پی داشت. آیا شما این رویداد را اتفاقی می دانید؟ من در آن زمان چنین استنباط می کردم که پیروزی انقلاب برای هیچ کس، حتی شهید بهشتی قابل پیش بینی نبود. واقعاً کسی غیر از امام، این پیش بینی را نمی کرد که بخواهم بر مبنای آن چنین ارزیابی کنم.

شهید بهشتی پس از انقلاب مصدر امور بسیار مهمی بودند که شاید مهم ترین آن منصب قضا بود. ایشان در گزینش افراد برای همکاری، چقدر از فارغ التحصیلان مدرسه حقانی استفاده کردند و ملاکهایشان برای گزینش، چه بود؟

شهید بهشتی پس از انقلاب از سوی امام به ریاست دیوان عالی کشور منصوب شدند. همچنین شهید قدوسی هم به عنوان دادستان کل انقلاب اسلامی انتخاب گردید. آن دو از مدیران و اساتید مدرسه حقانی بودند و طبیعتاً باهم ارتباط عاطفی عمیق داشتند و به نظر من به شکلی تصادفی و طبیعی، این جواز شد که قوه قضائیه در دست روحانیون قرار گرفت و بالطبع برای کار قضایی، آنها از طلبه های مدرسه حقانی استفاده کردند. یکی دو نفری هم البته کار اجرایی می کردند که آنها هم در ابتدا، قاضی بودند.

برای همکاری شهید بهشتی، از سوی طلاب مدرسه چقدر گرایش وجود داشت؟

شهید بهشتی شخصیت بسیار جذابی داشت و همه دوست داشتند با او در هر مقامی که بود، همکاری کنند و این ربطی به اشتیاق برای کسب آن مناصب نداشت. از جمله خود من یکی دو سالی مسئولیت قضایی داشتم، ولی می خواستم به قم بروم و درسم را ادامه بدهم. آقای بهشتی مرا خواست و پرسید، «چرا می خواهی بروی؟» گفتم، «درسم مانده و می خواهم آن را تمام کنم.» پرسید، «برای چه هدفی؟» گفتم، «می خواهم خدمت کنم.» گفت، «حالا که انقلاب شده و به افراد معتمد و متعهد، نیاز هست، همه زمینه های خدمت فراهم است. شما می خواهی بروی درس بخوانی که به همین نقطه برسی. خوب، همین حالا که رسیده ای، تلاش را بکن.» همکاری با شهید بهشتی، به خودی خود تجربه دلپذیر، آموزنده و جذابی بود.

حساسیت شهید بهشتی در نظارت بر عملکرد قضات تا چه حد بود؟ بدیهی است که ایشان نسبت به کسانی که در چنین پستهای حساسی منصوب شده بودند، فوق العاده حساسیت به خرج می داد. یک بار نامه ای به یکی از قضات نوشت و در آن او را به شدت توبیخ کرد که، «شنیده ام هنگامی که برای مأموریت به سفر می روی، ساک خود را به کسی که تو را همراهی می کند می دهی. این، نشانه تکبر توست که شخصیت دیگران را مورد استخفاف قرار می دهی.» شهید قدوسی هم بسیار روی رفتار قضات حساسیت داشت و معتقد بود یک قاضی حتی از انجام برخی از اعمال حلال هم باید بپرهیزد، زیرا افرادی که ایمان متوسطی دارند با مشاهده آن رفتار، ممکن است میل به حرام پیدا کنند. شهید بهشتی روی این نکته تأکید بسیار داشتند که قضات و مسئولین باید قطعاً مثل مردم زندگی کنند و همپای آنها باشند و شهید قدوسی می گفت، «تا روزی که من در این منصب باشم نخواهم گذاشت ارتکاب به حتی برخی از اعمال حلال، سکوی پرش به سوی اعمال حرام برای عده ای از افراد سست عنصر باشد.» آیا شهید بهشتی از شیوه تنبیه و توبیخ و برخورد شدید، زیاد استفاده می کرد؟

خیر، شهید بهشتی بیشتر سعی داشت ملکات اخلاقی را به شیوه ای غیر مستقیم و با رفتار خود به فرد مسئول منتقل کند و از هر چیزی که کمترین شائبه جدایی از مردم در آن وجود داشت، پرهیز می کرد. از خاطرات خود در این مورد بگوئید؟

آیا هدف شهید بهشتی در مدرسه حقانی، تربیت طیف روشنفکری در عرصه علوم دینی بود و یا در واقع به نوعی برای نظام آینده، کادرسازی می کرد و اگر چنین است تا چه حد موفق شد؟ به اعتقاد من، شهید بهشتی هدف جمعی داشت. یکی از اهداف او این بود که باید طلبه هایی را تربیت کنیم که کاملاً اسلام شناس باشند و اسلام هم محدود به فقه نیست و لذا باید متون دینی را از تمام ابعاد مورد توجه قرار داد. مثلاً در حوزه، علم درایه و حدیث رسم نبود و هر کسی شخصاً می رفت و آنها را مطالعه می کرد، ولی در مدرسه حقانی جزو دروس ما بود. همین طور علم رجال یا تفسیر که جزو دروس اصلی حوزه نبود و حضرت امام (ره) هم در کتاب حکومت اسلامی می گویند که اسباب تأسف است که فردی می تواند مجتهد شود، بی آنکه تفسیر قرآن بخواند. تاریخ هم جزو دروس حوزه نبود، اما آقای بهشتی چند واحد تاریخ اسلام برای طلبه ها گذاشته بودند. هدف دوم ایشان این بود که برای درک صحیح از اسلام، باید آن را از ابعاد مختلف فهمید. دین مجموعه ای است که با روان آدمی، با جامعه و فرد فرد انسانها، با سیاست و با اقتصاد ارتباط دارد. بنابراین یک طلبه باید روانشناسی هم بداند و لذا یکی از واحدهای درسی ما روانشناسی بود که دکنتر شریعتمداری درس می داد و با علم اقتصاد برای این بود که بتوانیم مسائل اقتصادی اسلام را مورد پرسش و پاسخ قرار دهیم که دکنتر نمازی درس می داد یا جامعه شناسی که گمانم دکنتر قانمی درس می داد. شهید بهشتی معتقد بود که طلبه باید زبان خارجی هم بداند که متون مکاتب مختلف را از قول خود دانشمندان آن مکتب مطالعه کند و روی زبان بسیار تأکید داشت و حتی برای یادگیری آن جایزه نقدی هم تعیین کرده بود. ایشان می گفت اصولاً بعضی از مکاتب از طریق متون ترجمه شده، قابل فهم نیستند، مثلاً فلسفه هگل را که به زبان آلمانی است، انگلیسی ها ترجمه کرده و بعضی از مترجمین غیر متخصص در علم فلسفه، آن را به فارسی ترجمه کرده اند، به همین دلیل هگل را خودش و به زبان آلمانی تدریس می کرد. ایشان معتقد بود که اسلام دینی است در حال جهانی شدن.

